

سرورِ دانایِ آسمان‌ها، اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی، تونی آلن، چارلز فیلیپس و مایکل کریگان، مشاور: وستا سرخوش کرتیس، ترجمه زهره هدایتی و رامین کریمیان، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴، ۱۵۲ ص.

درباره اساطیر و افسانه‌های ایرانی تاکنون پژوهشهای گسترده‌ای انتشار یافته و موضوع پرجاذبه‌ای برای ایران‌شناسان، به‌ویژه ایران‌شناسان اروپایی و امریکایی، بوده و هست. درباره اساطیر ایرانی پیش از این کتابهای متعددی به زبان فارسی انتشار یافته است که از آن میان می‌توان به کتاب اساطیر ایران، نوشته جان هینلز، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار (تهران: چشمه، ۱۳۶۸) اشاره کرد که تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است و ویژگی مهمش این است که خوانندگان غیرمتخصص نیز می‌توانند از آن بهره ببرند، یا کتاب پژوهشی در اساطیر ایران، نوشته مهرداد بهار (تهران: آگه، ۱۳۷۵). همچنین ژاله آموزگار کتابی نیز با نام تاریخ اساطیری ایران (تهران: سمت، ۱۳۸۰) برای استفاده دانشجویان به چاپ رسانده است. و دیگر کتابی است با عنوان اسطوره‌های ایرانی، نوشته خانم وستا سرخوش کرتیس، ترجمه عباس مخبر (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳) که مؤلف آن مشاور نویسندگان کتاب مورد بررسی ما نیز بوده است.

به گمان نگارنده این سطور، ساختار کتاب سرورِ دانایِ آسمان‌ها متأثر از کتاب اسطوره‌های ایرانی وستا سرخوش است. گذشته از ساختار مشترک دو کتاب، بسیاری از تصاویر و مطالب آنها نیز مشترک‌اند و این گواه آن است که مؤلفان کتاب راهنماییهای مشاور خود را نیک به کار بسته‌اند. البته کتاب مورد بررسی جامع‌تر و کامل‌تر از کتاب اسطوره‌های ایرانی است.

عنوان اصلی کتاب، که در سال ۲۰۰۰ به چاپ رسیده، چنین است: *Wise Lord of the Sky: Persian Myth* و مترجمان، به‌درستی، در ترجمه *myth* هر دو معادل «اسطوره‌ها» و «افسانه‌ها» را به کار گرفته‌اند زیرا بخش مفصلی از کتاب مشتمل است بر شرح افسانه‌های ایرانی. گذشته از این، مطالب تاریخی و دینی محض نیز در این کتاب اندک نیست، به‌ویژه صفحات

آغازین آن خلاصه‌ای از تاریخ ایران را از آغاز تا دوران معاصر در بردارد که دوران پیش از اسلام آن مفصل‌تر است.

یکی از ویژگیهای مهم کتاب این است که مؤلفان آن سخت مجذوب موضوع تحقیق خود بوده‌اند و به مناسبت‌های مختلف، دستاوردهای فرهنگی ایران و نقش ایران در پیشبرد فرهنگ و تمدن جهانی را ستوده‌اند. از دیگر ویژگیهای برجسته کتاب این است که مهم‌ترین منبع مؤلفان در شرح اساطیر ایرانی شاهنامه فردوسی بوده است تا آنجا که در بسیاری از بخشها، گویی صرفاً مطالب شاهنامه را خلاصه کرده‌اند. می‌دانیم که شاهنامه تحریری ویژه از خدای نامه دوره ساسانی را در خود جای داده که گاه با تحریرهای دیگری که عمدتاً در محافل دینی یا درباری پرداخته شده است اختلافهای نمایانی دارد. یکی از این اختلافها همدلی پردازندگان داستانهای حماسی با پهلوانان سکایی (سیستانی) از جمله سام و زال و رستم در مقابل پادشاهان کیانی چون کی‌کاووس و کی‌گشتاسپ است که همین همدلی در شرح پر آب و تاب داستانهای سام و زال و رستم در کتاب مورد بررسی نیز دیده می‌شود. از آنجا که قصد نویسندگان کتاب عرضه تصویری نسبتاً جامع از اساطیر و قصه‌های ایرانی برای غیرمتخصصان بوده، از شرح اختلافهای میان روایتهای گوناگون بر سر موضوعی واحد کمتر سخنی در میان است. در عین حال، نویسندگان به گزارش صرف داستانها بسنده نکرده و گاهی به بررسی تحلیلی و تطبیقی اسطوره‌ها و حماسه‌ها و قصه‌ها نیز پرداخته و تحلیلهای جالبی عرضه کرده‌اند. مثلاً در پاسخ به این پرسش که در نبرد رستم و سهراب، چرا پهلوان پیر در برابر اصرارهای هم‌رزم جوانش نام خود را برملا نمی‌کند، چنین گفته شده است: «رستم نگران از اینکه یگانه انگیزه‌ی جوان بیگانه آن باشد که با پهلوانی نام‌دار در رزم‌گاه رویاروی شود و از آن پس در سراسر زنده‌گی‌اش به آن بنازد و ببالد و داستان رویارویی‌اش با او را برای همه‌گان تعریف کند... نام و نژادش را انکار کرد» (ص ۸۴). همچنین درباره لقب بحث‌انگیز اسکندر، یعنی «ذوالقرنین» (دارای دو شاخ) گفته شده است: «به نظر می‌رسد که این کلمه با خدای مصری آمون و پیوند او با قوچ‌ها مربوط بوده باشد. اسکندر پس از تسخیر ایران رفتارهای متفرعانه در پیش گرفت و با گذاشتن دو شاخ بر سرش خود را خدا خواند. در سراسر امپراتوری‌اش، همه‌گان با دیدن سکه‌هایی که تصویر او با شاخ قوچ بر آن نقش شده بود، گمان کردند که آن شاخ‌ها از آن خود اوست» (ص ۱۰۵).

رویکرد نویسندگان کتاب به شاهنامه در شرح کارکردهای پادشاهان اساطیری از جمله کی‌کاووس و کی‌گشتاسپ سبب شده است تا خواننده از منظر پردازندگان تحریری ویژه از خدای نامه به این پادشاهان بنگرد. مثلاً گشتاسپ دین‌گستر و حامی سرسخت زردشت در اوستا و متون فارسی میانه، در شاهنامه و به تبع آن در این کتاب، پادشاهی کوردل و حسود و قدرت‌طلب تصویر شده که حتی

برای حفظ تاج و تخت شاهی، پسرش اسفندیار را به قربانگاه گسیل می‌کند. در این روایت، اسفندیار نیز جاه‌طلب و قدرشناس نسبت به پهلوان بی‌مانندی چون رستم معرفی شده است، حال آنکه در متون فارسی میانه شاهزاده‌ای است مجاهد و ارجمند. گذشته از این، باز هم رویکرد نویسندگان کتاب به شاهنامه سبب شده است تا اسطوره آرش کمانگیر، یکی از جذاب‌ترین و معروف‌ترین و دل‌انگیزترین اسطوره‌های ایرانی، در این کتاب جایی نداشته و حتی کوچکترین اشاره‌ای نیز به او نشده باشد. فقدان داستان آرش در این کتاب صرفاً بدان سبب است که این داستان در شاهنامه نیست.^۱

از امتیازات این کتاب، یکی هم این است که بازمانده‌های میراث فرهنگ و تمدن باستانی ایران در بعد از اسلام در افسانه‌های مجموعه‌هایی همچون هزار و یک شب، حمزه‌نامه، منظومه‌های فارسی مثل خسرو و شیرین، نقالیها، و آینه‌های دینی اقلیت زردشتی پی گرفته شده است. دیگر آنکه، در جای جای صفحات کتاب، تصاویر بسیار جذاب و دل‌انگیز از هنر ایرانی، از معماری و نقش‌برجسته و تندیس گرفته تا مینیاتور و نقش‌های متنوع قالی، و اشیایی چون بشقاب و پیاله و ظروف نقره‌ای دیگر چشم را خیره می‌سازد. در پایان این جستار به طرح چند نکته انتقادی می‌پردازم:

۱. در صفحه ۷۵، یک بند ۱۲ سطری به زندگی فردوسی اختصاص یافته که نیمی از آن اشاره‌هایی کوتاه است به افسانه‌های رایج درباره شاعر ملی ما، از جمله: «فردوسی، به منظور فراهم آوردن جهیزه‌ای درخور دخترش، اثرش را به نزد بنیان‌گذار سلسله غزنوی، محمود... می‌برد...» به نظر نگارنده، شایسته نبود این افسانه موهن، بدون نقد و بررسی، در حکم بخشی از شرح حال شاعر نقل می‌شد. نویسندگان کتاب می‌توانستند این مجال اندک (۱۲ سطر) را به روایات مطمئن درباره زندگی فردوسی اختصاص دهند.

۲. در همین صفحه نوشته شده که دقیقی «پس از سرودن تنها چند هزار بیت کشته شده بود». دقیقی حدود هزار بیت از پادشاهی گشتاسپ را سروده بود نه «چند هزار بیت».

۳. در برخی صفحات کتاب، بخش‌های مجزایی دیده می‌شود حاوی تصاویر متنوع و شرح نسبتاً مفصلی درباره هر یک. ولی در مواردی بین تصویر و شرح آن پیوند چندان استواری دیده نمی‌شود. مثلاً در صفحه ۷۱، ذیل تصویر یک بزم چنین نوشته شده است: «شاهزاده‌ای در تفرج باغ و بوستان، در آبرنگی مات از اصفهان ح. ۱۶۵۰م/۶۱-۱۰۶۰ ه. چنین مناظری یادآور اندیشه‌ی

۱. درباره علت فقدان داستان آرش در شاهنامه نظرهای مختلفی ابراز شده که علاقه‌مندان می‌توانند برای آگاهی از آنها و نیز نظر نگارنده به مقاله زیر مراجعه کنند:

ابوالفضل خطیبی، «آرش»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۱، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان

زردشتی درباره آخر زمان است. هنگامی که مردم در نور روشن و باشکوه آفرینش زیبای اهوره مزدا زنده گی می کنند.» در صفحه ۵۳-۵۲، ذیل تصویر فرشته‌ای نوشته شده است: «فرشته گانی همچون این، که در بخارا در حدود ۱۵۵۵ م/۳-۹۶۲ ه نقش شده، باران‌هایی گسیل می دارند که با آن پیکر زردشت بر زمین برده شود و وقتی او به آنجا رسید راه‌های نیکی و بدی را به او می آموزند.»

۴. در شرح پایان غم‌انگیز داستان رستم و سهراب چنین می خوانیم: «رستم که ناچار بود حقیقت را بپذیرد، به زانو درآمد و کوشید با داستان‌اش جلوی خون‌ریزی از زخم پسرش را بگیرد.» نگارنده این مضمون را در هیچ یک از چاپهای شاهنامه ندیده است. شاید آن را از یکی از روایات عامیانه درباره این داستان گرفته باشند.

ترجمه کتاب سلیس و روان است با نثری سخته و مترجمان، با آگاهی از موضوع کتاب، در ضبط نامهای اوستایی و پهلوی دقت درخور تحسینی مبذول داشته‌اند. نگارنده حتی یک نمونه غلط تایی در این کتاب ندیده است. چاپ کتاب، که در آن از کاغذ گلاسه استفاده شده، بسیار چشم‌نواز است و تصاویر متعدد آن جذابیتی دوچندان به کتاب بخشیده است. اما درباره رسم الخط کتاب شایسته است این نکته را خاطر نشان سازم که بهتر می بود مترجمان و ناشر، برای پرهیز از تشتت و چندگونه نویسی، از رسم الخط واحدی که همانا دستور خط فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است و غالب متخصصان زبان و خط فارسی آن را تأیید کرده‌اند پیروی می کردند، هرچند ممکن است در مواردی حتی به حق با آن موافق نباشند. مثلاً نگارنده با ضبطهایی چون آفریده‌گار، زنده‌گی، برگزیده‌گان، نژاده‌گان، مانده‌گار و همه‌گان در این کتاب موافق نیست. به نظر نگارنده، بهتر است های غیرملفوظ در واژه‌هایی که با ان/گان جمع بسته می شود حذف شود. حتی با تأکید مترجمان بر حفظ های غیرملفوظ در میان واژه، ممکن است برخی خوانندگان آن را ملفوظ تلقی کنند.

این کتاب به ویژه برای خوانندگان غیرمتخصص که می خواهند آگاهی کلی و نسبتاً جامعی از اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی به دست آورند بسیار سودمند است و شایسته است به مترجمان و ناشر کتاب در حسن سلیقه‌ای که به خرج داده‌اند دست مریزاد گفته شود.

ابوالفضل خطیبی

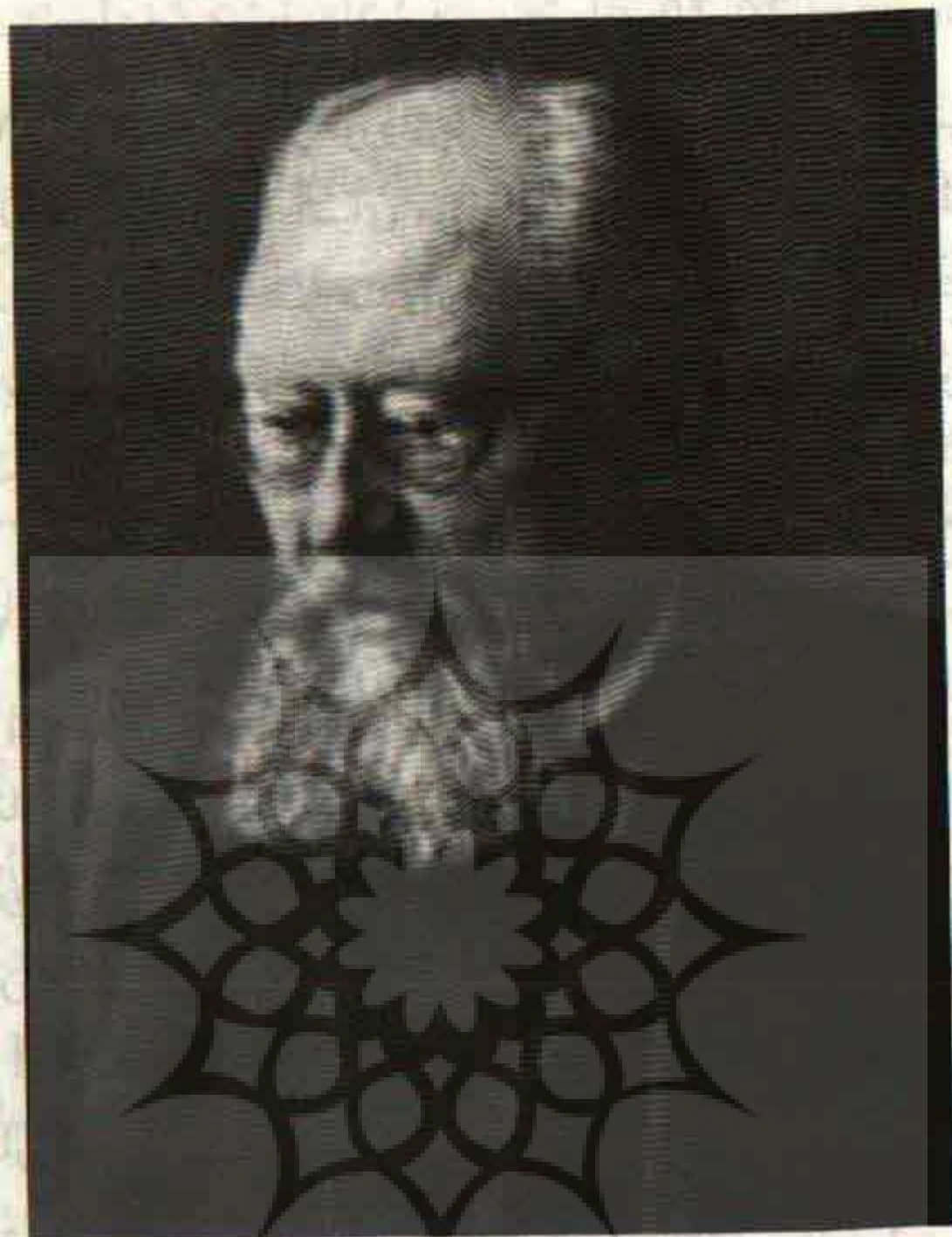
فرهنگستان زبان و ادب فارسی

هنر مانوی، هانس یواخیم کلیمکایت، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، ویراست دوم، تهران: اسطوره، ۱۳۸۴، ۲۸۹ ص.

در ۱۲ اوت ۱۹۰۲، نخستین سفر تورفان پژوهی آلمانیها به سرپرستی آلبرت گرونویدل (A. Grünwedel) در شنزارهای آسیای مرکزی آغاز شد. گنجینه‌ای که آلمانیها از آن سال به بعد به برلین آوردند مجموعه موزه هنر هندی، آکادمی علوم براندنبورگ و کتابخانه ملی برلین را کامل‌ترین و غنی‌ترین مجموعه از نوع خود در جهان ساخت.^۱ در این مجموعه‌ها، صرف نظر از دستنویسها، مدارک فراوانی - از اشیای هنری، دیوارنگاره‌ها، بیرقها و مینیاتورهای مانوی - نیز گرد آمد که تقریباً همزمان با رمزگشایی خط مانوی به همت فریدریش ویلهلم کارل مولر (F. W. K. Müller) در ۱۹۰۴، تجزیه و تحلیل این اسناد و یادمانهای هنری نیز آغاز شد. آلبرت فن لُکک (A. v. Le Coq)، دستیار گرونویدل، بسیاری از آن مدارک و تصاویر هنری را در دو اثرش به نامهای خوچو (برلین، ۱۹۱۳؛ تجدید چاپ در گراتس، ۱۹۷۹) و آثار بردایی آسیای مرکزی در اواخر عهد باستان (برلین، ۱۹۲۳؛ تجدید چاپ در گراتس، ۱۹۷۳) منتشر کرد. اما پیشرفتی که پس از آن در ویرایش و ترجمه و تحلیل متون، به‌ویژه متون تورفانی، حاصل شد این امکان را فراهم آورد که تجزیه و تحلیلهایی جدید بر این آثار نوشته شود، تفسیرهایی که پیش از این به هنگام انتشار نخست آنها میسر نبود. در حقیقت، پس از کشف و تفسیر مدارک گنوسی خاور نزدیک در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و مصر در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود که پژوهش در سنت گنوسی کاملاً دگرگون گشت و در پی آن به مطالعات مانوی نیز دامنه گسترده و چنین شد که زنده‌یاد هانس یواخیم کلیمکایت (H.-J. Klimkeit)، پس از ژرف‌تر شدن این دسته از مطالعات ایرانی بیش از نیم قرن پس از لُکک، با هدف در اختیار قرار دادن جدیدترین تفسیرها و افزودن مدارک هنری دیگر، کتاب هنر مانوی را در ۱۹۸۲ در لایدن منتشر کرد.

مؤلف، در سرآغاز کتاب، نخست به معرفی مانی نگارگر، آموزه‌های او و جامعه مانوی می‌پردازد. این قسمت، زمینه را برای ورود به مبحث اصلی فراهم می‌کند. بنابراین، بدنه اصلی کتاب را در واقع باید به دو بخش تقسیم کنیم. نخستین بخش که همانام عنوان کتاب است خود مشتمل بر سه پاره نگارگری، کتاب‌نگاری مانوی، و مکانهای هنری مانویان در تورفان است و در آن به مسائل نظری سنت نگارگری و خوشنویسی مانوی پرداخته شده است. اما بخش دوم با عنوان «شرح تصاویر» به طور مشخص به معرفی مناطق مانوی‌نشین، دیوارنگاره‌ها، نگاره‌های مینیاتوری، بیرقها

۱. مجموعه‌های دیگر را نیز نباید از نظر دور داشت، از جمله موزه و کتابخانه بریتانیا (لندن)، کتابخانه ملی پاریس، موزه گیسه (پاریس)، آکادمی علوم سن پترزبورگ و دانشگاه ریوکو در کیوتو که مجموعه معروف اتانی (Otani) به نام شاهزاده اتانی را در خود جای داده است.



فریدریش ویلهلم کارل مولر (۱۸۶۳-۱۹۳۰) (برگرفته از وبگاه آکادمی علوم براندنبورگ - برلین)

و ابریشم‌نگاره‌ها، و سرانجام دستنوشته‌ها و کتابهایی از جامعه مانوی عمدتاً شرقی اختصاص دارد. کلیم‌کایت در این کتاب نسبتاً کوچک تقریباً به همه جنبه‌های هنر مانوی به معنی اخص، که شاخصهای غیرایرانی و گنوسی از نوع غیرایرانی را نیز در خود پرورانده بود، توجه کرده است. پیش‌زمینه تفکرات مانی در حوزه هنر را باید در سنتهای بین‌النهرینی-سریانی، که «فرستاده روشنی» خود در دل آنها پرورش یافته بود، جست‌وجو کرد؛ و این مخالف دیدگاهی است که ریشه اغلب مشخصه‌های دینی و هنری مانویت را نهایتاً در یهودیت و سنتهای یهودی می‌یابد.

مانی، علاوه بر اینکه خطی بر مبنای گونه‌ای از خط سریانی پدید آورد تا آموزه‌هایش را مکتوب کند، نوشته‌هایش را نیز مصور کرد تا به فهم بیشتر آموزه‌های پیچیده‌اش کمک کند. ارژنگ (*ārdahang*) در فارسی میانه تورفانی و پارتی؛ *eikon* در قبطی؛ *mên-ho-i* در چینی) جلوه بی‌بدیل چنین تفکری است. این کتاب که مهم‌ترین آموزه‌های کیهان‌شناختی مانی در آن به تصویر کشیده شده بود، به اعتقاد بسیاری از دانشمندان، از جمله کلیم‌کایت، در حقیقت، محتوای انجیل زنده مانی را مصور می‌کرد و تقریباً به اندازه کتابهای رسمی این کیش اهمیت داشت (ص ۲۱۲).



هیئت اکتشافی دوم و سوم آلمانی در تورفان؛ ردیف وسط از راست به چپ: لُکک، گرون وِدل، بارتوس و پورت (برگرفته از وبگاه آکادمی علوم براندنبورگ - برلین)

از خود ارزنگ هیچ پاره‌ای به دست نیامده، اما از آردهنگ و فراس (*ārdahang wifrās*) که تفسیری بر ارزنگ است قطعاتی به فارسی میانه و پارسی بازمانده است. از ارزنگ که بگذریم، مانویان آموزه‌های خود را نه تنها با خط خوش می‌نگاشتند، بلکه آنها را تذهیب می‌کردند و نگاره‌هایی چند هم بدان می‌افزودند، چنانکه گویی در این کیش هنرهای زیبای خوشنویسی، نگارگری و تذهیب (و نیز موسیقی) درهم تنیده بوده‌اند. اغراق نیست اگر گفته شود که یکی از دلایل گسترش سریع مانویت در شرق و غرب تأکید بنیانگذار دین بر استفاده مؤمنان و مبلغان از هنرهای زیبا بوده است.^۲

کتاب *هنر مانوی را نخستین بار ابوالقاسم اسماعیل پور در ۱۳۷۳ به فارسی ترجمه و منتشر کرد و*

۲. فس. دستنویس M 21 در:

M. Boyce, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9, Téhéran-Liège, 1975, text h.

کنون پس از یازده سال به چاپ دوم رسیده است. ویراست جدید امتیازات متعددی نسبت به چاپ پیشین دارد: (۱) ۲۴ قطعه از مجموع ۶۹ قطعه عکس که در چاپ پیشین و حتی در اصل کتاب سیاه و سفید بوده، در اینجا به صورت رنگی منتشر شده است (این مجموعه ۴ گراور و ۲ پلان نیز دارد). (۲) استثنای تصویر شماره ۱۳ الف، عکسهای رنگی دیگر این کتاب، به گفته مترجم در مقدمه (ص ۱۶)، از روی کتاب سوزانا گولاچی به نام هنر مانوی در مجموعه های برلین^۳ عکسبرداری شده است؛ (۳) ترجمه برخی از جمله ها و عبارات (برای نمونه، ص ۴۷) و برخی از اصطلاحات و واژه های خاص اصلاح شده است (برای نمونه، به جای آیین مانوی، کیش مانوی و به جای دوگانه پرستی، دو بن نگری آمده است)؛ (۴) تلفظ همه واژه های چینی و ترکی اویغوری از صورت غلط رایج به اصل تغییر یافته است (برای نمونه، سین کیانگ به شین جیان^۴ و بزکلیک به بزقلیق)؛ (۵) در بسیاری از موارد (و نه در همه موارد)، برای نامگذاری ایزدان مانوی، از صورت اصلی (غالباً سریانی) امشان استفاده شده است (برای نمونه، از روح زنده به جای مهر ایزد، از انسان قدیم به جای برمزد بغ و از نخستین انسان به جای گهمرد)؛ (۶) توضیحات مختصری در پانوشتها اضافه شده است؛ (۷) صرف نظر از همه این کوششها، افزودن سه مقاله از همین نویسنده به پایان کتاب گامی مهم در انتشار تقریباً همه آثاری است که از کلیم کایت در حوزه هنر مانوی منتشر شده است. هر سه مقاله برگرفته از آخرین قسمت از کتاب مشترک کلیم کایت و مانفرد هویزر است.^۵ مقاله نخست عنوان «درباره سرشت هنر مانوی» (نخستین انتشار به آلمانی در ۱۹۸۲)، مقاله دوم با عنوان «بن مایه های هندی در هنر مانوی» (نخستین انتشار با عنوان «بن مایه های هندی در هنر گنوسی» آلمانی در ۱۹۹۰) و مقاله سوم که در اصل بخشی از کتابی کوچک (ص ۶۸) است با عنوان «هنر مانوی در جاده ابریشم. یافته های قدیم و جدید» [در این ترجمه: کهن و نو] (نخستین انتشار آلمانی در ۱۹۹۶) مکمل گفتار نویسنده در زمینه های مختلف هنر مانویان آسیای مرکزی و حدودی شمال افریقا است. البته طبیعی است که بسیاری از مطالب این سه مقاله و مطالبی که در اصل کتاب مطرح شده تا حدی مشابه و حتی در برخی از موارد عیناً مثل یکدیگر باشند. برای نمونه، بخشی از مباحث مقاله نخست (ص ۲۱۳ و بعد) تقریباً همان مطالب بخش اصلی کتاب (ص ۶۵ و بعد) است.

3. Zsuzsanna Gulácsi, *Manichaean Art in Berlin Collections*, Corpus Fontium Manichaeorum, Series Archaeologica et Iconographica I, Turnhout, 2001.

۴. البته این واژه پیش از این اصلاح شده بود، در: ژاله آموزگار و احمد تفضلی، *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*، تهران: معین، ۱۳۷۳، ص ۸.

5. M. Heuser and H.-J. Klimkeit, *Studies in Manichaean Literature and Art*, Leiden-Boston-Köln, 1998, pp. 270-290, 291-299, 300-313.

با این همه، لغزشهایی نیز در این چاپ راه یافته است، از آن جمله: (۱) یک پاراگراف کامل از مقاله اول مربوط به گزارش جاحظ در باب هنر کتاب‌نگاری مانویان (ص ۲۲۲) حذف شده است؛ (۲) نویسنده در کتاب اصلی (ص ۶۵) می‌نویسد: «مانی در اشاعه هنرهای زیبا بی‌تردید پیرو یک سنت گنوسی بود.» اما همو در مقاله نخست (که پس از این کتاب منتشر شده) این عقیده را با قید «به احتمال بسیار» همراه می‌کند (ص ۲۱۳). این نوع ناهماهنگیها نباید از چشم مترجم متخصص دور بماند؛ (۳) برخی از واژه‌ها و اصطلاحات در معنای حقیقی خود به کار نرفته‌اند. برای نمونه، مترجم واژه church را در عبارت زیر «پرستشگاه» معنی می‌کند، حال آنکه در اینجا در معنای دستگاه و تشکیلات دینی به کار رفته است: «آنگاه که بودا به پیدایی آمد پرستشگاههای خود را برگزید و آنها را تکمیل کرد» (ص ۲۱۲ و نیز ص ۲۶۷)، یا واژه Apostle در عبارت Mani, Apostle of Jesus Christ به معنای «فرستاده» است نه «حواری» (ص ۱۵۰؛ ۴۶) در یک مورد، احتمالاً به علت شباهت، به جای مندائیان، مانویان به کار رفته است (ص ۶۵). لغزشهای ظاهراً نه‌چندان مهم می‌تواند از اعتبار اثر بکاهد؛ برای نمونه، در همین مورد خاص، نخستین کسانی که از هنر تذهیب استفاده می‌کردند، به جای مندائیان، مانویان دانسته شده‌اند؛ (۵) شناسنامه مقاله دوم و سوم ناقص است، به‌ویژه مقاله سوم که به نظر می‌رسد مترجم از متن آلمانی آن استفاده کرده ولی در پانوشت ۲ ص ۲۶۳ روشن می‌شود که مقاله مزبور از متن انگلیسی ترجمه شده است؛ (۶) کیفیت عکسهای سیاه و سفید در این چاپ به مراتب پایین‌تر از چاپ پیشین است؛ (۷) برخی از ارجاعات مؤلف در پانوشتها مطابق با اصل و برخی دیگر به طور کاملاً ناهماهنگ به فارسی ارائه شده است.

اگرچه مطالعات کلیم‌کایت صرفاً به هنر مانوی محدود نمی‌شد و او در این حوزه متخصص به معنی واقعی کلمه نبود - چنانکه خود نیز چنین ادعایی نداشت - کتاب هنر مانوی او را باید در زمره آثار بسیار مهم در پژوهشهای مانوی به شمار آوریم. کلیم‌کایت، به‌راستی، تحقیقات در دو حوزه «هنر» و «دین» مانوی را به نحو رضایت‌بخشی به هم پیوند داد.

محمد شکری فومشی

۱. برای این عنوان در متون ایرانی مانوی شواهدی وجود دارد: M 17 I: Māni, frēstag īg Yišō'

Aryāmān! نس. Boyce, op. cit., p. 33, text c:2.

تاریخ هرودوت، جلد اول: کلیو، ترجمه هادی هدایتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲، ۱۳۸۳.

در حوزه تاریخ ایران و به ویژه تاریخ ایران باستان که کمبود اطلاعات، اعم از نوشته های مورخان کلاسیک، پوست نوشته ها و سنگ نبشته ها، مورخ را در تحلیل صحیح و دقیق رویدادهای آن دوره دچار مشکل می کند، ترجمه یک اثر کلاسیک مربوط به دوره ای خاص چنان اهمیت می یابد که با انتشار تنها یک کتاب در این حوزه، اطلاعات و داده های تاریخی به گونه ای دیگر تفسیر و تعبیر خواهند شد. از این رو، روشن است که ترجمه آثار کلاسیک اهمیتی دوچندان دارد و شایسته است که مترجم، افزون بر احاطه کامل بر دوره تاریخی متن مورد نظر، بکوشد با وقوف کامل بر سبک و اسلوب نگارش نویسنده، وفاداری نسبت به متن را تمام و کمال حفظ کند.

محققان و تاریخ پژوهان حوزه باستان آگاه اند که سبک نگارش نویسندگان یونان و روم با یکدیگر متفاوت است، همچنان که داده ها و اطلاعات تاریخی آنان، حتی در توصیف چند و چون یک واقعه. پس بر مترجم فرض است که پیش از آغاز ترجمه، درباره نویسنده و دوره تاریخی او اطلاعات کافی به دست آورد. نکته مهم دیگر اینکه مخاطبان چنین کتابهایی پژوهشگران و متخصصان تاریخ اند و پژوهشها و تفسیرهای خود را بر پایه داده های چنین کتابهایی استوار می سازند و بس ناگوار خواهد بود که آن اطلاعات ناقص و پرابهام را در پژوهشهای خویش وارد سازند و حتی به تفسیر و تبیین این اطلاعات غلط همت گمارند.

تواریخ هرودوت، به منزله ارزشمندترین اثر تاریخی کلاسیک یونان در حوزه پژوهشهای تاریخ ماد و تاریخ نخستین پادشاهان هخامنشی، از دیرباز در کانون توجه دانشمندان و محققان بوده است. اکنون جای بسی خوشوقتی است که انتشارات دانشگاه تهران، به مناسبت هفتادمین سال تأسیس این دانشگاه، کتاب تاریخ هرودوت را با ترجمه هادی هدایتی پس از ۴۷ سال تجدید چاپ کرده است. از این اثر ارزشمند که از زبان یونانی کهن به اغلب زبانهای دنیا و از سده نوزدهم میلادی به بعد به تمامی زبانهای اروپایی ترجمه شده، متأسفانه هنوز ترجمه ای انتقادی به فارسی در دست نیست. در مورد ترجمه های تواریخ هرودوت به فارسی باید گفت که نخستین بار محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات دولت ناصری، ترجمه مختصری از این کتاب را در تهران به چاپ سنگی رساند. میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا نیز در کتاب مهم خود تاریخ ایران باستان بخشهایی از تواریخ را ترجمه کرده است. ترجمه مختصر دیگری نیز به قلم غ. وحید مازندرانی در ۱۳۲۴ شمسی در تهران منتشر و در ۱۳۴۳ در بنگاه ترجمه و نشر کتاب تجدید چاپ شد. ترجمه ناتمامی از این اثر با تعلیقاتی ارزشمند به قلم هادی هدایتی، استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران، بین سالهای ۱۳۴۱-۱۳۳۶ در انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید که شش کتاب نخست تواریخ را در پنج مجلد شامل می شد. متنهای اصلی و پایه

مورد استفاده مترجم در ترجمه جلد‌های اول تا ششم، ترجمه‌های فرانسوی برگن (H. Berguin) مربوط به اواخر سده نوزدهم، ولوگران (Ph. E. Legrand) متعلق به سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۳۶ بوده و همچنین از ترجمه فرانسوی لارشه (Larcher) که در ۱۸۸۹ به چاپ رسید بهره برده است. پایین بودن شمارگان این اثر درخور توجه (تنها ۱۰۰۰ نسخه) موجب شد که در اندک زمانی نایاب شود و پژوهشگران تاریخ هخامنشی تنها در کتابخانه‌های تخصصی و مؤسسات پژوهشی به آن دسترسی یابند. ترجمه دیگری از تواریخ هرودوت نیز در ۱۳۵۷ به قلم غ. وحید مازندرانی روانه بازار نشر شد که خوشبختانه مجموع کتابهای نه‌گانه هرودوت را دربر داشت. اشکال اساسی این ترجمه، که در یک مجلد به چاپ رسید، متن پایه مورد استفاده مترجم، یعنی ترجمه انگلیسی آبری دسلینکورت (Aubrey de Selincourt) بود که بدون تعلیقات در ۱۹۵۴ در انگلستان به چاپ رسیده بود. درباره ترجمه فارسی آن نیز باید گفت با اینکه مترجم انگلیسی، به سیاق دیگر آثار کلاسیک، بندهای کتاب را در منتهی‌الیه بالای صفحه و در سمت چپ کتاب مشخص کرده، مترجم فارسی این مورد مهم را از قلم انداخته است.

خلاصه دیگری از تواریخ هم با ترجمه فواد روحانی فراهم آمده که تنها بخشهای مربوط به تاریخ ایران را شامل می‌شود و مترجم بدون در نظر گرفتن پیوستگی مطالب کتابهای نه‌گانه هرودوت، بخشهایی از این اثر را ترجمه کرده و در یک مجلد به چاپ رسانده است. متن پایه این ترجمه نیز همان ترجمه انگلیسی دسلینکورت (چاپ انتشارات پنگوئن، ۱۹۸۴) است، با مقایسه با یک ترجمه فرانسوی به قلم آندره بارگه (Andrée Barguet) (چاپ انتشارات پلثیاد، ۱۹۶۴). از دیگر آثاری که بخشهای زیادی از ترجمه تواریخ را می‌توان در آن مشاهده کرد، کتاب یونانیان و بربرها، روی دیگر تاریخ، تألیف امیرمهدی بدیع است که به زبان فرانسه به نگارش درآمده و ترجمه دو جلد نخست آن را سالها پیش احمد آرام و ترجمه مجموع جلد‌ها را گروهی از مترجمان در ۱۳۸۳-۸۴ به بازار کتاب عرضه کردند. امیرمهدی بدیع، که در اثر خویش به انتقاد از مورخان یونان باستان و تاریخ‌نویسان معاصر اروپایی و امریکایی پرداخته، تواریخ هرودوت را متن پایه خویش قرار داده و بدین سان، ترجمه بخشهای زیادی از اثر هرودوت در جای جای کتاب وی به چشم می‌خورد. اما ترجمه هادی هدایتی از ۶ جلد نخست تواریخ از بهترین ترجمه‌هایی است که از کتابهای نه‌گانه هرودوت به عمل آمده و جای بسی تأسف است که ۳ جلد پایانی این اثر، که از مهم‌ترین مآخذ مربوط به جنگهای پارسیان هخامنشی و یونانیان است، ترجمه نشده است.

جلد اول این اثر با عنوان تاریخ هرودوت، جلد اول: کلیو مشتمل بر ۳۰۴ صفحه است. دیباچه (ص الف - ج)، مقدمه مترجم (ص ۲۹-۱) که تاریخ نگارش آن فروردین ۱۳۳۶ است، توضیحی درباره اسامی خاص (ص ۳۲-۳۰)، توضیحی در باب مقیاسهایی که هرودوت در کتاب خویش به

کار برده (ص ۳۶-۳۳) و نیز تحقیقی درباره زندگی هرودوت مقدمات کتاب اند. متن اصلی کتاب شامل بندهای ۱-۶ (ص ۴۴-۴۰)، بندهای ۷-۹۴ (ص ۱۴۸-۶۶) و بندهای ۲۱۶-۹۵ (ص ۲۸۸-۱۸۴) است و مترجم در میان فصلهای کتاب (ص ۶۵-۴۵ و ۱۸۳-۱۴۹) توضیحات خارج از متنی را، که ترجمه‌ای است از محققان فرانسوی درباره کتاب اول، افزوده است. در ادامه، فهرست اسامی اشخاص و اماکن (ص ۳۰۴-۲۸۹) و غلطنامه (ص ۳۰۴) پایان بخش کتاب است. اما باید گفت که هرچند چاپ جدید ظاهری به مراتب بهتر از چاپ نخست دارد، غلطهای رسم الخطی و اشکالاتی صوری در آن راه یافته که در زیر به دو مورد اشاره می‌شود:

- ضبط انگلیسی نام هرودوت در شناسنامه، پشت جلد و چند جای دیگر کتاب متفاوت است؛
- شماره صفحه‌های ذکر شده در فهرست مطالب با متن کتاب همخوانی ندارد.

در ادامه، برخی اشکالات را که در ترجمه و تعلیقات مترجم راه یافته ذکر می‌کنیم. ترجمه هدایتی با حذف اختصاری ه و توضیحات و ترجمه نگارنده با حذف حرف س مشخص شده است.

۱. پانوشت ۷، صفحه ۴۲: «پریام (Priam) همان پادشاهی است که در افسانه‌ها به پاریس (Paris) معروف است.»

توضیح س: پاریس یا الکساندر فرزند پریام بوده و نه خود پریام. وی همان کسی است که با ربودن هلن موجبات جنگ تروا را فراهم آورد (برای اطلاع بیشتر، رک. پی‌یر گریمال، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، تهران: امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۵۶، ص ۶۸۵-۶۸۲).

2. Les Milésiens, eux, ne reçurent aucune aide des Ioniens dans cette guerre, sauf des habitants de chios, qui leur rendaient ainsi le service qu'ils en avaient reçu ... (1, 18, p. 59).

ترجمه ه (بند ۱۸، ص ۷۵): «به استثنای ساکنین کیوس، هیچ یک از اهالی یونی حاضر نشدند به کمک اهالی ملط بشتابند و بار این جنگ را برای آنان سبک کنند. کمک اهالی کیوس به ساکنین ملط در حقیقت برای جبران کمکی بود ...»

ترجمه س: «در این جنگ، بجز ساکنان خیوس، هیچ یک از یونانیان به یاری ساکنان ملطیه نیامدند و ساکنان خیوس نیز بدین طریق، لطفی را که ملطیه‌ای‌ها به آنها کرده بودند پاسخ گفتند ...»
توضیح: در متن «بار این جنگ را برای آنان سبک کنند» نیامده است.

3. En cette extrémité, Arion ne sollicita qu'une faveur ... (1, 24, p. 60).

ترجمه ه (بند ۲۴، ص ۷۹): «وقتی آریون از ادامه این جدال مایوس و ناامید شد، از ملاحان تقاضا کرد که چون در تصمیم خود راسخاند لا اقل اجازه دهند که ...»

ترجمه س: «در نهایت، آریون توانست تنها در یک مورد نظر لطف آنان را به خویش جلب کند ...»

4. Ils firent ainsi quarante- cinq stades pour arriver au sanctuaire
(1, 31, p. 63).

ترجمه ه (بند ۳۱، ص ۸۶): «آنان ها مادر خود را به فاصله ۵۷ ستاد با گردونه کشیدند تا به معبد مقدس رسیدند.»

ترجمه س: «این چنین آنان، برای رسیدن به پرستشگاه، ۴۵ استاد راه پیمودند.»

5. ... Soixante-dix ans font trente- cinq mois intercalaires, et ces mois font mille cinquante jours (1, 32, p. 64).

ترجمه ه (بند ۳۲، ص ۸۸): «... در طی هفتاد سال، عده ماههای اضافی به سی و پنج خواهد رسید که جمعاً هزار و پانصد روز می شود.»

ترجمه س: «... هفتاد سال، سی و پنج ماه افزوده خواهد داشت و این ماهها برابر با هزار و پنجاه روز می شود.»

6. ..., Or, dans le meme temps, apparut en Mysie, sur le mont Olympe, un Sanglier de grande taille (1, 36, p. 65).

ترجمه ه (بند ۳۶، ص ۹۲): «در آن زمان، در کوه المپ واقع در میزی گفتاری عظیم پیدا شده بود.»

ترجمه س: «حال آنکه در همان زمان، بر کوه المپ واقع در میسیه، گرازی عظیم الجثه پدیدار شد.»

7. Adraste fils de Gordias, Petit- fils de Midas ... (1, 45, p. 68).

ترجمه ه (بند ۴۵، ص ۹۷): «و اما آدراست پسر گوردیاس، پسر میداس ...»

ترجمه س: «آدراست، پسر گوردیاس، نوه میداس ...»

8. Tu me demandes l'Arcadie? C'est beaucoup; je ne te la donnerai pas. Ils sont nombreux en Arcadie les mangeurs de glands Qui te repousseront (1, 66, p. 77).

جمعه ۵ (بند ۶۶، ص ۱۱۶-۱۱۵): «تواز من آرکادی را می خواهی؟ این خواهشی بزرگ است
تواز من داری. من آن را به تو خواهم داد، زیرا مردانی بسیار هستند در آرکادی که خوراک آنها
شبه گیاهان است و مانع کار تو خواهند شد.»

ترجمه س: «تواز من آرکادی را می طلبی؟ آن زیاده طلبی است؛ من آن را به تو نخواهم بخشید.
آرکادی بی شمار هستند بلوط خوارانی که تو را به عقب خواهند راند.»

۹. در بند ۶۷، افتادگی در سه سطر مشاهده می شود که ترجمه آن را در اینجا می آوریم:
ی تی اعلام کرد که آنان باید استخوانهای اورست، پسر آگامنون، را نزد خویش بیاورند. آنان که
یافتن گورگاه اورست درمانده بودند، فرستادگان جدیدی را برای مشورت با هاتف گسیل داشتند
دریابند که آن قهرمان در کجا آرمیده است.»

10. Mais, d'après les Samiens, les Lacédémoniens chargés du cratère
s'attardèrent en route ... (1, 70, p. 79).

جمعه ۵ (بند ۷۰، ص ۱۲۱): «اهالی ساموس به نوبه خود اظهار می کنند که چون حاملین این
م در حرکت تأخیر کردند ...»

ترجمه س: «اما بر پایه نظر ساموسی ها، لاسدمونیان حامل جام در راه تأخیر کردند ...»
۱۱. در بند ۷۵، افتادگی مشاهده می شود که ترجمه آن چنین است: «... کرزوس نمی دانست
چگونه باید سپاهش را از رود بگذراند ...»

12. Au sortir du festin, il leur demanda s'ils préféraient leurs
occupations de la veille ou celles de ce jour (1, 126, p. 105).

جمعه ۵ (بند ۱۲۶، ص ۲۱۲): «وقتی ضیافت به پایان رسید از آنها سؤال کرد بین نوع زندگی که
شهر دارند و نوع زندگی که در بیابان اکنون با آن روبرو هستند کدام یک را ترجیح می دهند.»
ترجمه س: «پس از پایان ضیافت، او آنها را خطاب قرار داد که آیا مشغولیات روز گذشته را
رجح می دارند یا از آن امروز را.»

توضیح: ظاهراً مترجم، لغت *veille* را به جای *ville* در نظر گرفته و بدین دلیل، ترجمه ای
بلا نادرست به دست داده است.

۱۳. در بند ۱۲۹، افتادگی مشاهده می شود که ترجمه آن چنین است: «پادشاه سر برداشت و
چشمان وی نگریست و به نوبه خویش از هارپاگ پرسید که آیا باعث و بانی موفقیت کوروش
بوده است.»

۱۴. در انتهای بند ۱۴۰، افتادگی مشاهده می‌شود که ترجمه آن چنین است: «از آنجا که این [موارد] از رسومشان است، بنابراین می‌پذیریم که آنان باید خود را با اصول و قوانینی که به آنها اختصاص داده شده وفق دهند؛ حال سیر حکایت‌م را از سر می‌گیرم.»

15. De la même manière les Doriens des cinq villes- la Pantapole d'aujourd'hui, qu'on appelait autre fois l'Hexapole, les six villes ... (1, 144, p. 111).

ترجمه ه (بند ۱۴۴، ص ۲۲۶): «همچنین است اقوام دری که در این سرزمین سکونت دارند و در گذشته پانتاپول نام داشتند و امروز هکسپول نامیده می‌شوند.»

ترجمه س: «به همین شیوه، دوریانی‌های شهرهای پنج‌گانه - پنتاپول کنونی - که در گذشته هکسپول (شهرهای شش‌گانه) نامیده می‌شدند.»

۱۶. در بند ۱۵۱، «ساکتان تندوس» از قلم افتاده است و تنها به لسبوسیان اشاره شده است: «لسبوسیان و تندوسیان، مانند ایونیان جزایر، هیچ گونه هراسی [از کوروش] نداشتند.»

۱۷. افتادگی در انتهای بند ۱۵۹ که ترجمه آن چنین است: «نقل می‌کنند که ایزد، چنین پاسخ دندان‌شکنی را نثار آنها کرد: آری، من به شما چنین فرمان می‌دهم تا عمل کفرآمیزتان شما را زودتر به ورطه هلاک اندازد و این چنین، دیگر هرگز به نزد من نخواهید آمد تا از هاتقم بپرسید که آیا باید پناهنده‌ای را تسلیم کرد.»

۱۸. افتادگی در انتهای بند ۱۸۱ که ترجمه آن چنین است: «این را کلدانیان می‌گویند که کاهنان این ایزد به شمار می‌روند.»

19. C'est le plus riche de tous les Pays que nous connaissons, pour les dons de Déméter du moins; car l'on n'essaie même pas d'y faire pousser des arbres, figuiers, vignes ou oliviers (1, 193, p. 130).

ترجمه ه (بند ۱۹۳، ص ۲۶۸): «بین کشورهایی که ما می‌شناسیم، این کشور از همه بیشتر برای کشت غلات استعداد دارد ... زیرا درختان دیگر از قبیل انجیر، موز و زیتون حتی برای آزمایش در آنجا کشت نمی‌شود.»

ترجمه س: «این سرزمین از تمام سرزمینهایی که ما می‌شناسیم حاصلخیزتر است، حداقل به واسطه دهش‌های دمتر؛ زیرا آدمی حتی سعی نمی‌کند که درختانی از قبیل انجیر، انگور یا زیتون را در آنجا پرورش دهد.»

20. Cyrus remit Crésus aux mains de son fils Cambyse qu'il désignait pour lui succéder, en lui recommandant instamment de l'honorer et de le bien traiter, si son expédition chez les Massagètes échouait (1, 208, p. 137).

ترجمه ه (بند ۲۰۸، ص ۲۸۲-۲۸۳): «کوروش کرزوس را به فرزند خود کامبیز که در سلطنت جانشین خود کرده بود سپرد و با اصرار تمام به او توصیه کرد که چنانچه جنگ با ماساگت‌ها به نتیجه برسد او را محترم دارد و با او خوش رفتاری کند.»

ترجمه س: «کوروش، کرزوس را به دست پسر خود کمبوجیه - که او را جانشین خویش کرده بود - سپرد و به او اکیداً سفارش کرد که چنانچه لشکرکشی‌اش به سوی ماساگت‌ها به شکست بینجامد، با کرزوس به احترام و نیکی رفتار کند.»

در پایان، بار دیگر باید از هادی هدایتی، استاد و مدیر گروه تاریخ دانشگاه تهران در سالیان دور، تقدیر کنیم که این اثر را در زمانی ترجمه کرد که شیوه کار مترجمان ترجمه آزاد بود که در آن فصاحت زبان پارسی، و نه حفظ اصالت متن، اصل بوده است.

اسماعیل سنگاری

The Persians, An Introduction, Maria Brosius, London and New York: Routledge, 2006, xiii+217 pp., 48 Figs., 6 Maps, Appendices, Index, ISBN 0-415-32090-9.

ایرانیان: یک درآمد عنوان کتابی است از ماریا بروسیوس، استاد تاریخ باستان در دانشگاه نیوکمپل، در زمینه تاریخ باستانی ایرانیان که به تازگی در مجموعه «ملل جهان باستان» منتشر شده است. این کتاب همانند آثار دیگر این مجموعه و نیز مانند اثر پیشین نویسنده، یعنی شاهنشاهی ایران از کوروش دوم تا اردشیر یکم،^۱ بیشتر برای نوآموزان تاریخ نوشته شده است. با این همه، نظر به تخصص نویسنده و بهره‌گیری‌اش از تازه‌ترین یافته‌ها، می‌توان آن را گامی نو در پژوهشهای تاریخی مربوط به ایران دانست. نویسنده در پیشگفتار می‌نویسد که کوشیده است بر پایه همه مدارک تاریخی (و نه صرفاً مدارک یونانی و رومی)، چشم‌اندازی هماهنگ از تاریخ ایران باستان به دست دهد و در ذکر پیشگامان این راه، به‌ویژه و به‌حق، از یوزف ویزهوفر و کتاب *ایران باستان*^۲ او نام می‌برد (ص

1. *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*, London, 2000.

2. Josef Wiesehofer, *Das antike Persien von 550 v. Chr. bis 650 n. Chr.*, Zurich, 1993.

(xii). از آنجا که اثر ویزهوفر فاقد تاریخ سیاسی است، کتاب بروسیوس را، با همهٔ اختصارش برای آن دوران، می‌توان درآمد یا حتی مکمل کتاب ویزهوفر شمرد.

ارزش بخش تاریخ سیاسی اثر بروسیوس در آن است که بر پایهٔ تازه‌ترین پژوهشها، طرحی از گاهشماری و شرحی به واقع نزدیک از تاریخ آن دوران به دست می‌دهد، و این امر به‌ویژه برای دورهٔ اشکانی که گاهشماری پادشاهان آن ناروشن است، و نیز تا حدی برای دوره‌های ساسانی و هخامنشی بسیار پراهمیت است. از این گذشته، آن بخش از کتاب که به دورهٔ هخامنشی می‌پردازد، که موضوع آن تخصص نویسنده است، بهترین چکیدهٔ تاریخ هخامنشی است و در آن به همهٔ دانسته‌های ما از آن دوران پرداخته شده است. نویسنده که تاکنون سهم بسزایی در افزایش دانش ما دربارهٔ زنان ایران باستان داشته است،^۳ در این اثر نیز نقصی را که در اغلب تاریخهای عمومی ایران باستان در این زمینه دیده می‌شود رفع می‌کند.

بدنهٔ اصلی ایرانیان از یک مقدمه و سه بخش هخامنشیان، پارتیان و ساسانیان و همچنین یادداشتهای، کتابنامه و نمایه تشکیل یافته است. نویسنده، آن‌گونه که از عنوان کتاب نیز برمی‌آید، در مقدمهٔ کتاب، که شرح کوتاهی است از سرگذشت ایرانیان پیش از هخامنشیان، "Persian" را به جای «ایرانی» به کار برده است (ص ۱)؛ با این همه، پس از آن می‌نویسد که «پارسیها» (Persians) و «مادیها» (Medes) دو گروه از ایرانیان (Iranian people) بودند که در حدود ۱۵۰۰ ق م به ایران زمین (= فلات ایران) کوچیدند و در کنار ایلامیان جای گرفتند (ص ۳)؛ نویسنده در اینجا و پس از آن نیز دامنهٔ جغرافیایی ایران را به درستی بسیار فراتر از مرزهای کنونی ایران می‌برد. بررسی تاریخی کتاب با جست‌وجوی ریشه‌های خانوادهٔ هخامنشی در سرزمین پارس آغاز می‌شود و با برافتادن ساسانیان به پایان می‌رسد. دربارهٔ دامنهٔ موضوعی کتاب باید گفت که مطالب هر سه بخش آن، با وجود تفاوت‌های جزئی، از الگوی واحدی پیروی می‌کنند و در هر سه به ترتیب از «بررسی تاریخی»، «شاه و دربار»، «سازمان شاهنشاهی»، «دین» و «هنر و معماری» گفتگو شده است. با تأسف باید گفت که زبان و ادبیات ایرانیان به طور جداگانه در این کتاب بررسی نشده است. چنین بحثی نه تنها به خودی خود مهم است، بلکه می‌توانست نقص قابل چشم‌پوشی بررسی منابع برای هر دوره را تا حدی رفع کند. تاریخ سیاسی کتاب (با عنوان «بررسی تاریخی») البته توانسته است تا اندازه‌ای جبران کاستی نپرداختن به روابط خارجی باشد.

۳. مثلاً بنگرید به رسالهٔ دکتری نویسنده:

Women in Ancient Persia (559-331 BC), London, 1998

که با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

ماریا بروسیوس، زنان هخامنشی، ترجمهٔ هایده مشایخ، تهران: هرمس، ج ۱، ۱۳۸۱؛ ج ۲، ۱۳۸۵ (متأسفانه، هر دو چاپ فاقد نمایه است).

گذشته از این ایرادهای کلی، بارزتر از همه، سستی برخی بخشها در همه‌جانبه‌نگری و تعادل یا توازن در بهره‌مندی از منابع و شرح رخدادهاست؛ یعنی، خلاف هدفی که در آغاز بیان شده است. مثلاً نویسنده در بخش هخامنشیان (ص ۱۸-۱۶) به تحلیل چگونگی و ماهیت بر تخت نشستن داریوش یکم پرداخته و از میان فرضیات، تنها با پیروی از یکی، او را غاصب و بی‌ارتباط با خانواده کورش دوم خوانده است. پس از آن نیز (ص ۲۵-۲۲)، در شرح جنگهای داریوش و خشایارشا با یونانیان و شکست خوردنشان از ایشان، از نبرد «پان هلنی» سخن گفته و، برخلاف نظر خود، برای حفظ توازن، تنها دیدگاه یونانی را بازگویی کرده و سخنی از فرضیات مخالف به میان نیاورده است. در صفحه ۱۱ تا ۱۲ نیز مطلب عجیب و جالبی آمده است: «او (کورش دوم) در شهر آپیس با قسارت به کشتار مردم پرداخت و شهر را غارت کرد»، و سپس متن سالنامه نبونید سند آورده شده است؛ ولی در آن سالنامه نیامده است که منظور از «او» که مردم را کشت کیست، نبونید یا کورش؟ در ترجمه لئو آپنهایم، پس از «او» در پرانتز نبونید آمده است.^۴

در بخشهای دیگر، علاوه بر مواردی مانند املاي Shar-e Qumis (ص ۸۳) به جای Shahr-e Qumis، ویاری خواستن شاه اشکانی ارمنستان از مادیها در برابر اردشیر ساسانی (ص ۱۴۰) که جای مناقشه دارد، و همچنین مورخ عرب نامیدن طبری! (ص ۱۳۹)، نایکدستی مشهودی در نامهای جغرافیایی نقشه‌ها، به‌ویژه در ضبط نام خلیج فارس دیده می‌شود که در دو جا در بخش هخامنشیان (ص ۱۵ و ۵۵) به صورت «خلیج فارس» و در سه جا در بخش پارتیان (ص ۵۸ و ۹۲ و ۱۲۴) به صورت «خلیج عربی-فارسی» ذکر شده است. نویسنده باز در نقشه‌های دوره ساسانی آن را «خلیج عربی-فارسی» نامیده (ص ۱۴۳)، ولی در متن همان بخش «خلیج فارس» نوشته است (ص ۱۴۲ و ۱۴۹). باید از نویسنده پرسید که وی عنوان «خلیج عربی-فارسی» را بر پایه کدام منابع معتبر و کدام دلایل موثق آورده است. دلیلی که به ذهن خواننده می‌رسد آن است که نام آن در زمان هخامنشیان «خلیج فارس» بوده و در دوره پارتیان به «خلیج عربی-فارسی» تغییر یافته است، سپس در زمان ساسانیان باز آن را «خلیج عربی-فارسی» می‌گفتند ولی «خلیج فارس» می‌نوشتند. با این همه، باید گفت که این نکات به هیچ روی نمی‌تواند از ارزش علمی اثر بروسوس که کتابش نخستین پژوهش معتبر درباره تاریخ عمومی ایران باستان در قرن بیست و یکم میلادی است بکاهد.^۵

مهرداد قدرت دیزجی

دانشگاه ارومیه

4. A. Leo Oppenheim, "Babylonian and Assyrian Historical Texts", in *Ancient Near Eastern Texts*, Princeton, 1955, p. 306.

۵. پیش از اثر بروسوس، کتاب ارزنده دیگری نیز به نام ایران باستان به چاپ رسیده است:

Ph. Huyse, *La Perse antique*, Paris: Société d'édition Les Belles Lettres, 2005.